

وجه سوم برای اثبات اعتبار شرعی شخصیت حقوقیه، تمسک به ادله ولایت فقیه بود که دو تقریب داشت.

مناقشات تقریب اول تمسک به ولایت فقیه

تقریب اول این بود که فقیه مستقیماً اعتبار اشخاص را که موسسه یا شرکتی را تاسیس و اعتبار کرده اند، امضاء می کند و با امضاء فقیه، این شخصیت اعتباری محقق می شود و شرعاً ثابت می شود، بر اساس ولایت عامه ای که فقیه در امور راجع به مجتمع دارد در دایره اموری که مربوط به مصلحت مجتمع باشد.

مناقشه اول

حاصل مناقشه ای که به این تقریب مطرح شد، این بود که ادله ولایت فقیه بیش از این اقتضاء ندارد، که در موردی که برای خود مکلف اختیار قرار داده شده و اختیار مکلف موضوع اثر است، در آن مورد فقیه ولایت دارد و اولی به تصرف است. لذا در احکام تکلیفیه، حدود ولایت فقیه منحصر به غیر الزامیات است و در احکام وضعیه، منحصر به جایی است که انتخاب و رضایت مکلف ذواتر باشد، برخلاف امور وضعیه ای مثل نجاست و طهارت.

هرچند تقید ولایت فقیه به عدم تضاد با احکام شریعت را، به بیان تقیید ذاتی و ضیق ابتدائی قبول نکنیم، اما با دلیل لفظی منفصل باید به این تقید ملتزم شد؛ چون ادله ای داریم که از آن ادله استفاده می شود حدود وجوب طاعت مخلوقین، در مواردی است که موجب معصیت خداوند و منافی حکم شریعت نباشد.

برای اثبات این تقیید، می توان به روایاتی که با مضمون «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» استناد کرد که این مضمون، به اسناد مختلفی نقل شده است. این عبارت را در نهج البلاغه از حضرت علی (ع)، و در فقیه، آن را تحت عنوان «من الفاظ رسول الله (ص) الموجزه التي لم يسبق اليها» نقل کرده است، و در روایات ائمه دیگر (علیهم السلام) عباراتی آمده است که به همین مضمون برمی گردد. برقی در محاسن بابی را مطرح کرده تحت عنوان «باب أنه لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» و روایاتی را نقل کرده است که برخی از آنها معتبره است، مثل صحیح ابن بصیر:

عنه عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ -
اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَيْانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ
مَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ^۱

در این روایت، در مورد قبول فرمان منافی حکم الهی، تعبیر به اتخاذ رب شده است.

در روایتی که در ابواب امر به معروف نقل شده است، این مضمون آمده که
«لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ مَنْ عَصَى اللَّهَ^۲»

یا در کتاب امام رضا علیه السلام به مامون، در مورد پدر و مادر این تعبیر
آمده است که «لَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ».

همچنین در رساله ای که حقوق را از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند در
مورد حقوق سائس این مضمون ذکر شده، یا در کتاب سلیم بن قیس این تعبیر
از حضرت امیر المومنین نقل شده است.

روایت دیگر، روایتی است که صاحب وسائل در ابواب صفات قاضی نقل کرده
است:

^۱ المحاسن ج ۱ ص ۲۴۶

^۲ وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۵۲

و فِي عِيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ جَمِيعًا عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُسَمَّعِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمِثْمِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ الرِّضَا عَ يَوْمًا وَ قَدْ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ كَانُوا يَتَنَازَعُونَ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْمُخْتَلَفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الشَّيْءِ الْوَاحِدِ فَقَالَ عَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا وَ أَحَلَّ حِلَالًا وَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَمَا جَاءَ فِي تَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ أَوْ فِي تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ أَوْ دَفَعَ فَرِيضَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ - رَسْمَهَا بَيْنَ قَائِمٍ بِلَا نَاسِخٍ نَسَخَ ذَلِكَ فَذَلِكَ مَا لَا يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَكُنْ لِيَحْرَمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ لَا لِيَحْلَلَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ لَا لِيُغَيِّرَ فَرَائِضَ اللَّهِ وَ أَحْكَامَهُ كَانَ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ مُتَّبِعًا مُؤَدِّيًا عَنِ اللَّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ إِنَّ أَتَّبَعَ إِلَّا مَا يَوْحِي إِلَيَّ فَكَانَ عَ مُتَّبِعًا لِلَّهِ - مُؤَدِّيًا عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرَهُ بِهِ مِنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ - قُلْتُ فَإِنَّهُ يَرِدُ عَنْكُمْ الْحَدِيثُ فِي الشَّيْءِ - عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ص مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ - وَ هُوَ فِي السُّنَّةِ ثُمَّ يَرِدُ خِلَافَهُ - فَقَالَ كَذَلِكَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ أَشْيَاءَ - نَهَى حَرَامَ فَوَاقِفٍ فِي ذَلِكَ نَهَى نَهَى اللَّهِ - وَ أَمَرَ بِأَشْيَاءَ فَصَارَ ذَلِكَ الْأَمْرُ وَاجِبًا لِأَزْمَا - كَعَدْلِ فَرَائِضِ اللَّهِ - فَوَاقِفٍ فِي ذَلِكَ أَمْرُهُ أَمْرُ اللَّهِ - فَمَا جَاءَ فِي النَّهْيِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ص نَهْيِ حَرَامٍ - ثُمَّ جَاءَ خِلَافُهُ لَمْ يَسْخَرْ اسْتِعْمَالُ ذَلِكَ - وَ كَذَلِكَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ - لِأَنَّا لَا نَرْخِصُ فِيمَا لَمْ يَرْخِصْ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص - وَ لَا نَأْمُرُ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص - إِلَّا لَعَلَّةَ خَوْفِ ضَرُورَةٍ - فَأَمَّا أَنْ نَسْتَحِلَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص - أَوْ نَحْرُمَ مَا اسْتَحَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ص - فَلَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا - لِأَنَّا تَابِعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مُسْلِمُونَ لَهُ - كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَابِعًا لِأَمْرِ رَبِّهِ مُسْلِمًا لَهُ - وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ - وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۳.

از این روایت استفاده می شود رسول الله(ص) هم که حق تشريع دارد، آن چه

خداوند حرام کرده را حلال نمی کند و فقط در غيرالزاميات تصرف می کند

وهمين طور امرونهاي ائمه عليهم السلام هم بارعايت اوامرونواهي رسول الله

(ص) می باشد نه به نحو مطلق که مصادم با احکام شریعت باشد.

تعدد نقل در این روایات با توجه به مضمون مشترکی که وجود دارد (حق طاعتی

که هر شخص از مخلوقین دارد تا وقتی است که موجب مخالفت با امر خداوند

متعال نباشد) به حدی است که ادعای تواتر اجمالی (علم به صدور بعضی از

این روایات از معصوم علیه السلام) بعید نیست

حاصل مناقشه این که تقید و ضیق ولایت فقیه را با قید منفصل هم می توان اثبات کرد.

مناقشه سوم

مناقشات دیگری هم به این تقریب وارد است که این مناقشات، بین تقریب اول و دوم مشترک است. مثل این مناقشه که این تقریب در صورتی تمام است که دایره ولایت فقیه را شامل همه موارد مصلحت امور مجتمع بدانیم، اما اگر در اثبات ولایت فقیه، از راه امور حسبیه پیش آمدیم، (یعنی اموری هست که می دانیم شارع نسبت به آنها غرض دارد و راضی به تعطیل آنها نیست، و شخصی را برای آنها معین نکرده و قدر متیقن از شخصی که می تواند آنها را به عهده بگیرد، شخص فقیه است) طبعاً دایره ولایت فقیه منحصر در موارد ضرورت خواهد شد، و فقط در جایی که حفظ نظام متوقف بر آن باشد و امثال ذلک ولایت دارد، نه در مواردی که صرفاً اصلح به امور مسلمین باشد.

تقریب دوم تمسک به ولایت فقیه

تقریب دوم، استناد به ادله ولایت فقیه است اما نه به این نحو که فقیه اعتبار شخصیت حقوقیه را امضا کند، بلکه استناد به ولایت فقیه از این باب که فقیه اعمال ولایت کند به لحاظ آثار متوقع از شخصیت حقوقیه؛ چون شخصیت

حقوقیه به غرض آثار خاصی اعتبار می شود. در این تقریب از ولایت فقیه استفاده می کنیم، و می گوییم فقیه اعمال ولایت می کند و امر به ترتیب آثار متوقع می کند، و این امر در چارچوب بقیه احکام شریعت است، تا اشکال اول تقریب سابق وارد نشود. پس فقیه آثار مترتب بر شخصیات حقوقی را در نظر گرفته، و نسبت به آن دسته از آثار که با سایر احکام شریعت تصادم ندارند، اعمال ولایت می کند و امر به ترتیب آثار می کند.

مثلا در بحث شرکت های حقوقی یکی از آثار عملیه اعتبار شخصیت حقوقی، این بود که در جایی که هم اشخاص حقیقی طلبکارانی دارند و هم شرکت طلبکارانی دارد، غرض این بود که عند التفلیس، غرماء اشخاص حقیقی، حق تعرض به اموال شرکت را نداشته باشند، و همچنین غرماء شرکت، حق تعرض به اموال اشخاص حقیقی را نداشته باشند. طبق این تقریب می گوییم: هرچند در مورد شخصیت حقوقی، هویت اعتباریه ممضاة عند الشارع نداریم، یعنی شخصیت حقوقیه امضاء نشده، و این شرکت، حقیقی است یعنی اشخاص حقیقی مالکین اموال شرکت هستند، اما در عین حال می توان به این غرض رسید. چون با قطع نظر از ولایت فقیه، غرماء اشخاص حقیقی می توانستند همه اموال اشخاص حقیقی را اخذ کنند، اما الزامی هم به اخذ نبود؛ چون می

توانستند اخذ نکنند یعنی جواز اخذ بود نه الزام اخذ، اما نسبت به این جواز که به حکم اولی شریعت ثابت است، فقیه اعمال ولایت می کند و طلبکاران اشخاص حقیقی را الزام می کند که طلب خود را از این اموال خاص استیفاء نکنند، یعنی الزام به امری می کند که فی نفسه بر آنها مباح بود. اگر شخصیت حقوقیه معتبر بود، طلبکاران اشخاص حقیقی، حق مزاحمت با طلبکاران شرکت نداشتند. حال که شخصیت حقوقی معتبر نیست، حق مزاحمت دارند اما این به معنای جواز مزاحمت است نه وجوب مزاحمت، و فقیه نهی از مزاحمت می کند.

اثر متوقع دیگر، در بحث تهاتر دین ها بود.